



نیم‌نگاهی به زندگی عباسقلی آقا باکیخانف، میرزا بنویس دولت روسیه در عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای

از گلستان قرا باغ تا گلستان ارم

ناصر همرنگ

در حالی که عباسقلی آقا قدسی، مشهور به باکیخانف میرزا بنویس مورد اعتماد دولت روسیه، در مکه، خودش را برای مرگ آماده می‌کرد، روزهایی را به یاد آورد که برای نهایی کردن پیش‌نویس قرارداد سنجین و رنگین با دولت ایران به همراه فرماندهان روسی‌اش به روستای گلستان واقع در قرا باغ رفته بود.

در پیش‌نویس آن قرارداد که پیش‌درآمد و ۱۱ بند مفصل داشت و به نظر می‌رسد که باکیخانف جوان نیز در آماده کردن آن نقش داشته است، امتیازات گسترده‌ای به دولت روسیه واگذار می‌شد و چنانچه بعدها نیز دانسته شد، قرار بود آغازی باشد بر یک پایان. امروزه همه آنها را تنها در دو سه واژه می‌توان فشرده کرد: سرآغاز فرمانروایی طولانی روس‌ها بر سرزمین‌های قفقاز. این سرآغاز، همچنین پایانی می‌شد بر حضور تاریخی رقیب پیرو خسته ایرانی‌ها در همان آب و خاک. بویژه آن که یک دهه پس از عهدنامه گلستان قرار بود عهدنامه سنجین دیگری بر سرده دولت ایران تحمیل شود که او را به زانو در آورد و دست دولت روسیه و دیگر قدرت‌های بزرگ را برای دخالت در کارهای درونی او باز گذارد. همچنین قرار بود عباسقلی آقا باکیخانف در به‌دست آمدن این نتیجه دردناک برای ملت و دولت ایران، نقشی تأثیرگذار و تاریخی ایفا کند؛ به گونه‌ای که همان نقش تاریخی، چهره‌وار از حالت یک میرزا بنویس ساده و فرمانبردار بیرون بیاورد و به او شمایل نویسنده و اندیشمند رازآمیز و افسانه‌ای بدهد.

این عباسقلی قدسی در اصل از پیرامون باکو بود. از خانواده‌ای دانش دوست که نسل اندر نسل در خدمت دولت ایران و حکومت‌های بومی آن بوده‌اند. از میرزا بنویسی و صدارت تا مباحثی می‌گویید. پدرش میرزا محمدخان ثانی در خدمت خان‌نشین‌های باکو و قبه بوده و همه عمر کار دیوانی می‌کرده است.

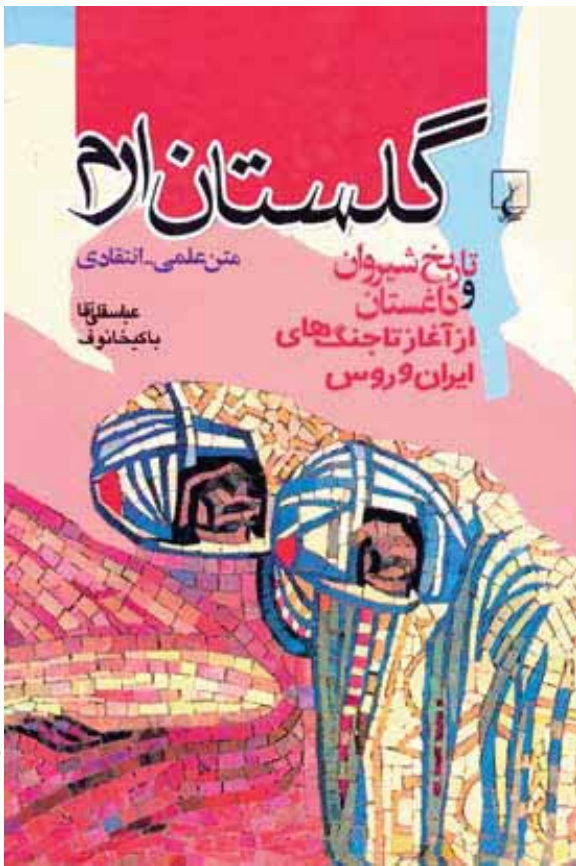
عباسقلی در چنین خانواده‌ای در روستای امیرحاجان از توابع شهر باکو در ۱۱۷۳ خورشیدی به دنیا آمد. از ۷ سالگی به درس واداشته شد، اما چون کودکی او با سال‌های پایانی اقتدار ایران بر سراسر سرزمین‌های قفقاز و سر برآوردن آشوب‌های ناشی از دست‌اندازی‌های دولت روسیه در آن خطه هم‌زمان بود، آن مهم به نتیجه نرسید. از این روی تا آستانه ۲۰سالگی تنها توانست ادبیات فارسی را درست یاد بگیرد. با این حال در همه این مدت ناچار بود تا بر اندوخته‌های شخصی‌اش در زمینه رموز کارهای دیوانی و مدیریتی دست کم از راه توجه به تجربه‌های پیشینیانش در محیط خانواده بیفزاید. در جوانی به قبه آمد و به آموزش زبان عربی و دانش‌های دیگر از فقه و اصول پرداخت. روان سرکش و جاه‌طلبی‌های نهفته که همگی از ویژگی‌های پرورش در یک خانواده دیوانی سرچشمه می‌گرفت، او را در آن مجال تنگ نمی‌گنجاند. هم‌زمان که پای روس‌ها آهسته آهسته به زادگاهش باز شد، خلأ ناشی از گسیختگی شیرازهای دولت مستقر ایرانی در گوشه و کنار سرزمین‌های اران و شروان و دیگر بخش‌های قفقاز به مردم این بخش‌ها را سردرگم کرد. در چنین شرایطی عباسقلی به شتاب به سوی روس‌ها رانده شد و در شمار همکاران مورد وثوق آنها درآمد.

در آن هنگام، سیاست روس‌ها برای گستراندن متصرفه‌هایشان در آینده منطقه، بر گونه‌ای رفتار ممایشات‌آمیز با همه اهالی از راه تکیه بر توانایی‌های سرزمینی استوار بوده است. این مشی هوشمندانه در عین حال گونه‌ای از بهره‌کشی از قابلیت‌های یک دیوانسالاری ایرانی را که از قرن‌های دور برجا مانده بود و تا به آن روز منطقه پرآشوب قفقاز را با فراز و فرود اداره کرده بود، به نمایش می‌گذاشت. در چنین وضعیتی، تیزبینی ذاتی و دوراندیشی بروکرات جوانی همانند عباسقلی آقا باکیخانف کافی بوده است تا بتواند او را از پله‌های پیشرفت در دستگاه نظام سیاسی نوین بالا ببرد، اما این کوشش‌ها تنها با یک گزینش تاریخ ساز در آن روزگاران شدنی می‌بود: پشت کردن به ایران.

بی‌گمان به کار گرفته شدن در دستگاه دولت روسیه در آن روزگار آشوب‌زده چنین مفهوم خیانت‌آمیز و رنج‌آوری در سراسر قفقاز داشته است. گزافه نیست اگر امروزه نیز عباسقلی آقا باکیخانف را در شمار نخستین نسل از دیوانسالاران ایرانی در منطقه قفقاز بدانیم که می‌کوشیدند تا با همکاری‌های گسترده با نیروهای روسی، از یک سو آنها را بازار و ارم‌های کشورداری در سرزمین‌های اشغالی آشناسازند و از دیگر سو دانستنی‌های گسترده خود در ارتباط با روحیه مردمان مغلوب منطقه قفقاز و همچنین اوضاع آشفته درونی دولت ایران را در اختیار آنها

قرار دهند.

از این رو، چندی پس از آن که در خدمت دولت روسیه به کار گرفته شد، به خاطر نبوغ و کاردانی و لیاقت فراوانی که در همان زمینه از خود نشان داده بود، ارتقا یافت. او در اندک زمان به پیشکاری سیاستمداران و سرکردگانی چون گریبایدوف، یرمولف و بعدها ژنرال پاسکویچ رسید و بعدها مورد توجهات و عنایات همایونی شخص امپراتور واقع شد. در جریان جنگ‌های نخست و دوم ایران و روس طرف رایزنی یرمولف و پاسکویچ قرار گرفت و آگاهی‌های سودمند و ارزشمندی درباره روحیه ارتش ایران و وضعیت دربار قاجار و مناسبت‌های پیچیده میان شاه و ولیعهد و دیگر شاهزاده‌ها و سرداران لشکر به آنها داد. این آگاهی‌ها نشان می‌داد که دربار ایران از چه وضعیت پریشان و اسفناگیزی رنج می‌برد و موقعیت ولیعهد ایران عباس میرزا تا چه اندازه حتی در درون حاکمیت



کتاب گلستان ارم اثر ناصر همرنگ

باکیخانف در اواخر، آدم دیگری شده بود

و با نگاهی دیگر به پیرامونش می‌نگریست

به گونه‌ای که مناصب بلند دنیا در نظرش به غایت

پست می‌نمود و همه چیز آن از مال و اقتدار

و جوانی تا خوشی‌های گذرا، همگی غیر از نقشی

بر آب برایش جلوه نمی‌کرد

قاجار متزلزل و بی‌دوام است.

در جریان بسته‌شدن پیمان گلستان، گروهی از دیوانسالاران کهنه‌کار از اهالی بومی را که صادقانه برای تامین خواست‌های بلندپروازانه دولت روسیه می‌کوشیدند، همراهی کرد و چیزها آموخت. در خلال آن قرارداد که مفاد آن از هر سو با سیاست‌های بلندمدت دولت روسیه همراهی داشت و راهبردهای دورنگر و دراز هنگام او را تامین می‌کرد، شهرهای باکو، گنجه، قرا باغ، تالش، شکی، شروان، قبه، دربند و همه داغستان و گرجستان و طایفه‌های همجوار از حاکمیت ملی ایران به درآمد و به روسیه پیوست. در همان قرارداد بود که نخستین پیش‌بینی‌ها برای فشار آوردن بر دولت ایران در صورت آغاز جنگی دیگر به انجام رسیده و زمینه تحمیل قراردادی دیگر در سال‌های آتی فراهم شده بود.

چندی پس از آن بود که باکیخانف جوان توسط یرمولف، فرمانده لشکر ولایت‌های قفقاز به تفلیس احضار شد و آن گونه که از گفته‌های

خودش برمی‌آید، به ماموریت‌هایی در ولایت‌های شیروان و ارمنستان و چرکس و داغستان و آناتولی و آذربایجان فرستاده شد و تجربه‌ها اندوخت. در سال‌های دیگر و پس از آغاز جنگ‌های دوم ایران و روس با تهیه گزارش‌های موشکافانه و بسیار دقیق از اوضاع پریشان سیاسی دربار ایران و شرایط دشوار نظامی ارتش عباس میرزا و ارائه آن به فرماندهی کل ارتش روسیه مستقر در تفلیس کوشید تا نقطه‌های آسیب‌پذیری آنها را در دیدرس قرار دهد.

گذشته از آن که باکیخانف خود در تنظیم قرارداد ترکمانچای نقش بسیار مهمی را بازی می‌کرد، همان کسی بود که نقطه‌های فراموش شده را پیاپی به یاد کارفرمایان روسی‌اش می‌انداخت. او بود که همه اینها را در درون یک دیپلماسی روان و سیال و بر پایه شناخت دقیق از کنش‌های طرف روبه‌رو به جریان می‌انداخت. از این رو پس از بسته‌شدن همان پیمان بود که به ناگاه چنان پیشرفت کرد که از آن پس تا سالیان طولانی یکی از امین‌ترین کسان مورد وثوق در دولت روسیه برای تنظیم سیاست‌هایش در سرزمین‌های اشغالی قفقاز به شمار می‌رفت.

اندکی بعد در شمار یاران و مشاوران بسیار نزدیک گریبایدوف درآمد. او گزارش‌های بسیار دقیقی از وضعیت تبعه‌های روسی بویژه سربازانی که به هنگام جنگ به ایران پناهنده شده و در تهران و تبریز اقامت گزیده بودند و همچنین زنان گرجی و روس و لژی که از سالیان دور با مردان ایرانی ازدواج کرده و در ایران ماندگار شده بودند، به گریبایدوف ارائه داد. این گزارش‌ها در تحریک گریبایدوف برای بازگرداندن همه آنها در دوران سفیری‌اش در تهران که بعدها به کشته‌شدن او انجامید و خود داستانی دیگر یافت، سخت موثر بوده است.

عباسقلی آقا باکیخانف در آستانه میان‌سال‌ی از کار دیوانی کناره گرفت و به روسیه رفت. سپس نزدیک به ۲ سال در گوشه و کنار اروپا از لهستان در خاوران تا فنلاند و لیتوانی در باختران آن به سیاحت پرداخت و با بزرگان بلنداشتعار و مهتران کار گزار دیدارها و گفت‌وگوها کرد و بر مراتب تجربه و دانش خود افزود. آن گاه همان گونه که خود می‌گوید رفته‌رفته ترکیب چهل بر او آشکار شد و اندک‌اندک بر بطلان تصوراتش پی‌برد. این سفر بیرونی که به گونه‌ای از یک سفر درونی برای او انجامیده بود، به ناگاه در او دگرگونی ایجاد کرد که قرار بود به شتاب همه داشته‌ها و کاشته‌هایش را به هم بریزد.

از این رو هنگامی که به زادگاهش بازگشت آدم دیگری شده بود و بانگاهی دیگرگون پیرامونش را سیر می‌کرد. از یک سو مناصب بلند دنیا در نظرش به غایت پست می‌نمود و همه چیز آن از مال و اقتدار و جوانی تا خوشی‌های گذرا همگی غیر از نقشی بر آب در برابرش جلوه نمی‌کرد و از دیگر سو همان گونه که خود نوشته است، درمی‌یافت که تنها دولتی که همواره شایسته پشتیبانی است، همانا دولت دانش و ادب است.

در این میان آن چیزی که بر پریشانی‌های درونی مرد سال و ماه می‌افزود، سیاست‌های مزورانه‌ای بود که روس‌ها پس از چیره‌شدن بر سرزمین‌های قفقاز در آنجا به کار گرفته بودند. در کوتاه‌مدت جوانان فراوانی به گناه گرایش به ایران کشته شده بودند. نخبگان و دانشمندان گوناگونی جلای وطن کرده و به ایران و گاه عثمانی گریخته بودند. روحانیون، شاعران و هنرمندان به سبیری فرستاده شده بودند و قفقاز از شروان و باکو تا داغستان به صورت سرزمین ارواح درآمد بود. از همه تلخ‌تر آن بود که دولت روسیه با انجام برنامه‌ریزی‌های حساب‌شده و بسیار دقیق دست به دگرگون کردن ساختار قومی و مذهبی منطقه زده بود. هدف اصلی از این کار همانا تحقق یک آرم‌مان بلندپروازانه بود:

ایرانی‌زادایی.

در این برنامه میان‌مدت و درازدامن که از آن پس تا سالیان متمادی در بخش‌های شرقی سرزمین‌های قفقاز به اجرا درآمد، پیش‌بینی شده بود با آورده‌شدن اجباری تاتارها از کریمه و شاهسون‌ها از جنوب در عرض چندسال ترکیب جمعیتی در بخش‌های یادشده بازوال تدریجی گویشوران به زبان فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی از تاتی و تالشی به هم بخورد. همچنین برنامه‌های پیچیده و زیربنایی دیگری برای براندازی زبان فارسی به هر بهایی که باشد از راه احیای زبان‌های تاتاری و ترکی و سپس روسی در نظر گرفته شده بود که هر کدام در صورت به‌انجام رسیدن می‌توانستند میخی باشند بر تابوت ایرانی‌گری در قفقاز.

این چشم‌اندازها که ناگهان پس از بازگشت عباسقلی آقا باکیخانف به زادگاهش در برابر او گسترده بود، او را به اندیشیدن درباره راهی که رفته